



حسن

www.ketab.ir

گزیده روایات کتاب روایت زندگی
شهید حسن باقری

نوشته سعید علایان
به کوشش: مهسا رون

سرشناسه: علامیان، سعید. ۱۳۳۴.
عنوان و نام پدیدآور: حسن حسن‌زاده مازندرانی، روایات کتاب روایت زندگی شهید حسن باقری /
نوشته سعید علامیان؛ به کوشش مهسا رون.
مشخصات نشر: تهران: مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۱۴۱-۱-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: گزیده روایات کتاب روایت زندگی شهید حسن باقری.

موضوع: افشردی، غلامحسین، ۱۳۳۴-۱۳۶۱.

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

Diaries -- Survivors -- Iran -- Martyrs

شناسه افزوده: رون، مهسا، ۱۳۶۲-

رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۶

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۳۳۲۰۳

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



حسین

گزیده روایات کتاب روایت زندگی شهید حسن باقری
نوشته: سید محمد باقر موسسه شهید باقری

ناشر: مؤسسه شهید باقری

مدیر عامل: سید محمد باقری

دفتر: خیابان مدینه، فتح الله جعفری



مور چاپ و نشر: محمد درویش زاده

صفحه آزاد: سید محمد حسین جواد

طراح جلد: سید محمد حسین جواد

ویراستار: مرضیه رافع

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۱

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۱۴۱-۱-۸

قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است



نشانی: تهران، خیابان قاضی، خیابان پروین اعتمادی، چهارراه شهید فکور، شماره ۱۵، مؤسسه شهید باقری

سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۱۱۰۰

تلفن مرکز بخش: ۰۲۱-۸۸۰۰۳۳۱۷

w w w . b a g h e r i . i r

فهرست

۱۷	پیشگفتار.....
۲۰	مقدمه.....
۲۳	برگ نخست دفتر زندگی: به لطف امام حسین (ع) زنده ماند.....
۲۴	بی‌رودربایستی و صریح صحبت می‌کرد.....
۲۶	اهل مطالعه و یادداشت‌برداری بود.....
۲۷	اهل برنامه‌ریزی بود و وقتش را تلف نمی‌کرد.....
۲۹	از نوجوانی در مسجد محل کار فرهنگی می‌کرد.....
۳۰	به نماز خیلی اهمیت می‌داد.....
۳۲	صفات و خلیات برجسته‌ای داشت.....
۳۶	بی‌ادعا و متواضع بود.....
۴۰	دهمن را به خوبی می‌شناخت.....
۴۲	پایه‌گذار اطلاعات عملیات و شناسایی در جبهه بود.....
۴۵	کار درست را انجام می‌داد حتی اگر مسخره می‌شد.....
۴۶	بسیار پرتلاش و کوشا بود.....
۴۸	به نظم خیلی اهمیت می‌داد.....
۴۹	آموزش نیروهای مردمی و سازماندهی آنها برایش مهم بود.....
۵۱	حسن با حوصله و دقت به حرف همه گوش می‌داد.....
۵۳	بزرگ بود و به دیگران هم اجازه رشد می‌داد.....
۵۴	با رفتارش همه را جذب می‌کرد.....
	استعداد افراد را به خوبی تشخیص می‌داد و به‌جا از آن
۵۵	بهره می‌برد.....
۵۹	اهل کادرسازی بود.....
۶۱	گیج نبود و می‌دانست می‌خواهد چه کار کند.....
۶۲	هر کاری که می‌توانست برای انقلاب و جنگ انجام می‌داد.....
۶۴	تذکراتی به نیروها می‌داد که از دیگر فرمانده‌ها نشنیده بودیم...
۶۶	زمین و میدان جنگ را خوب می‌شناخت.....

- ۶۹ برای انجام کارهای سخت و پرخطر همیشه پیشرو بود
- ۷۰ فرمانده‌ها را در خصوص طرح‌های عملیات توجیه و اقناع می‌کرد.
- ۷۳ برای او بن‌بستی وجود نداشت
- ۷۶ بر ثبت و مکتوب کردن تجربیات جنگ تأکید داشت
- ۷۸ هرگز از یاد دادن و یادگرفتن خسته نمی‌شد
- ۷۹ در کار کاملاً جدّیت داشت
- ۸۰ هیچ‌وقت از جایگاه و مقامش سوءاستفاده نمی‌کرد
- ۸۱ شوخ طبع بود
- ۸۴ مدیریت بحران داشت و توکل قوی
- ۸۹ مخلصانه و برای خدا کار می‌کرد
- ۹۰ به ایمان و توان بسیجی‌ها باور داشت
- ۹۱ حفظ جان انسان‌ها برای او خیلی مهم بود
- ۹۸ با اهمیت دادن به توان نیروها به آنها اعتماد به نفس می‌داد
- ۱۰۰ به نیروهایش شخصیت و اعتماد به نفس می‌داد
- ۱۰۲ با آینده‌نگری و توکل قاطعانه تصمیم می‌گرفت
- ۱۰۳ با دقّت به جزئیات توجّه می‌کرد و سطحی‌نگر نبود
- ۱۰۷ همواره صداقت داشت و از غیبت و دروغ فراری بود
- ۱۰۸ اهل باندبازی نبود و با همه کار می‌کرد
- ۱۰۹ در عملیات‌ها خودش در خط مقدّم حاضر می‌شد
- ۱۱۱ اهل سرزنش کردن نبود
- ۱۱۳ در بازجویی از افسران عراقی کاملاً تیزهوشانه عمل می‌کرد
- ۱۱۴ مثبت و پرنشاط بود
- ۱۱۵ روی بیت‌المال و حلال و حرام خیلی حساس بود
- ۱۱۶ با صبر و آرامش همه را آرام می‌کرد
- ۱۱۷ برگ آخر دفتر زندگی
- ۱۲۰ منبع

پیشگفتار

چند سال پیش، به همراه دوستان، با کاروان‌های گروهی، راهی سفر راهیان نور شدیم اما آنقدر صدای بلند راوی پشت بلندگو در اتوبوس و روایات ملال‌آورش در طول سفر اذیت‌مان کرد که دیگر عطای دیدار با خاک پاک جبهه‌ها را به لقایش بخشیدیم و با ارواح طیبه شهدا عهد بستیم که زمین پس از دور نایب‌الزیاره‌شان باشیم. هرچند ناگفته نماند که سختی‌های این سفر چیزی از ارادتم به شهدا کم نکرد و حس دلنشین نشستن روی خاکی که بدن‌های پاک شهدا را در آغوش کشیده بود هرگز از خاطرم محو نشد؛ البته با شنیدن آن همه اشک و آه و نذبه و مذاحی به این فکر افتادم که مگر دفاع جانیانه و مقدّس هشت‌ساله ما جز شب‌زنده‌داری و نماز شب خواندن رزمنده‌ها و روی زمین رفتن داوطلبانه آنان، که البته حقیقتی است غیرقابل انکار، وجه دیگری نداشته؟ آیا در جبهه جنگ واقعا خبری از برنامه‌ریزی و تدبیر نبوده و صرفاً، با تکیه بر بُعد معنوی و توکل و توسّل، بر دشمن تا دندان مسلّح فائق آمده‌ایم؟! خواندم و خواندم و به لطف پروردگار رسیدم به حسن باقری؛ کسی که در منش و سیره او در جنگ پاسخ تمام پرسش‌هایم را یافتم. سال ۱۳۹۳، به واسطه یکی از دوستان، با مؤسسه شهید حسن باقری آشنا شدم که مسئولیت نشر و پژوهش اسناد و دست‌نوشته‌های این شهید را بر عهده داشت. رفت و آمدم به مؤسسه و مطالعه آثار و اسناد مکتوب حسن باقری و دیدن مستند «آخرین روزهای زمستان» سبب شد تا حسن باقری را، که برای من تبلور عقلانیت مبتنی بر معنویت در جبهه جنگ بود، بیشتر و بهتر بشناسم.

سال ۱۳۹۵، پس از ۳۴ سال، نقطه شهادت حسن باقری، در فکّه شمالی، بر فراز تپه‌ای کشف و نشان‌گذاری شد تا به یادمانی بدل شود بر سر راه کاروان‌های راهیان نور. در اسفند ۹۷ عهد قدیم را شکستم و این بار، به همراه دانشجویانم، با کاروان راهیان نور دانشجویی، دوباره راهی مناطق جنگی جنوب شدم. قبل سفر هم با

مسئول بسیج دانشجویی هماهنگ کردم که روز دوم از گروه جدا شوم و طبق قراری که با دوستان مؤسسه داشتم به یادمان شهید باقری بروم.

روز دوم سفرمان، در یادمان فتح‌المبین، به یاد شناسایی‌هایی افتادم که حسن باقری و بچه‌های اطلاعات عملیات برای این فتح بزرگ انجام دادند. البته دل من جای دیگری بود. لحظه شماری می‌کردم تا بر خاکی قدم بگذارم و در نقطه‌ای نفس بکشم که حسن در آنجا آخرین نفس‌هایش را زده و به دوستان شهیدش پیوسته بود. پس از ترک یادمان فتح‌المبین در اتوبوس از بچه‌ها خداحافظی کردم و در مسیر فکه، طبق قرار جلوی ورودی یادمان سیدالشهدا پیاده شدم. در آن ساعات دم ظهر که خبری از زائر نبود، در کنار مزار شهدای مدفون در آنجا، خلوت شیرین و دلچسپی را تجربه کردم. حس غریبی بود، می‌دانستم دیگر بیشتر از یک منزل با محل شهادت حسن باقری فاصله ندارم. ساعتی منتظر ماندم و برادری با تأخیر دنبالم آمد تا به یادمان برویم. سرعت جایی راننده مرا یاد طرز رانندگی بی‌مهابا و سریع حسن باقری می‌انداخت که در خاطرات دیگران از وی خوانده بودم. انگار هر اتفاق کوچکی در آن زمان و مکان برای من معنای خاصی داشت. به محوطه یادمان که رسیدیم هنوز محو فضا بودم و چشم می‌گرداندم تا تپه شهادت را بینم که ساک به دست جلوی حسینی به خانمی که مسئول خادمان خواهد بود معرفی شدم. از ایشان تپه محل شهادت حسن را سراغ گرفتم؛ گفتند که می‌توانم با اولین کاروانی که رسید به عنوان خادم همراه شوم. خلاصه لحظات شیرین حضور در پای تپه شهادت و شنیدن روایات متفاوت راوی یادمان حال و هوایی خاص برایم رقم زد که توصیفش در تنگنای این مجال نمی‌گنجد.

وقتی به استراحتگاه خادمان رفتم و با دوستان آشنا شدم برایم عجیب بود که اغلب آنها تا قبل از آمدن به یادمان تنها اسمی از این شهید شنیده بودند. با بچه‌ها قرار یک مطالعه جمعی را گذاشتیم. بنا شد در زمان استراحتمان در فاصله آمدورفت کاروان‌ها، مجموعه کتاب سه جلدی روایت زندگی حسن باقری را که فقط دو

نسخه از آن در اختیار داشتیم به نوبت مطالعه کنیم و از جمع ده نفره مان هرکس سه چهار روایت از بخشی که خوانده برگزیند تا در جمع شبانه برای بقیه نقل کند؛ این چنین هر شب چندین روایت جذاب از زبان خانواده و هم‌زمان شهید بازگو میشد. اشتیاق بچه‌ها در گفتن روایات و لذت گفت‌وگوهای شبانه و صمیمی مان درباره حسن باقری به حدی بود که تصمیم گرفتیم دیگران را نیز در لذت آشنایی با چنین شخصیت جذابی سهیم کنیم. امکان تایپ و عنوان‌بندی اولیه کار در همان روزهای حضور در یادمان مهیا و کتاب حاضر متولد شد.

مهسا رون

تابستان ۱۴۰۰

www.ketab.ir